

بررسی مبانی فقهی و حقوقی قاعده سوق المسلمین

انسیه رضایی نسب^۱

هانیه یزدان‌بخش^۲

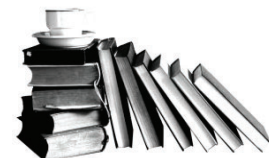
چکیده:

از جمله‌ی قواعد مهم فقهی که در فقه مورد تتبع فراوان واقع شده، قاعده سوق المسلمین می‌باشد. با توجه به ابتلای شدید مسلمانان به انجام معامله در بازارهای مسلمانان و ضرورت رعایت حلال و حرام خدا و آگاهی از احکام طهارت و نجاست، بررسی قاعده سوق المسلمین اهمیت بسزایی دارد. منظور از سوق در این قاعده، طبق نظر برخی از فقها، بازاری است که اغلب کاسبان آن را مسلمین تشکیل می‌دهند، لیکن بنابر نظر برخی دیگر از فقها، مراد بازاری است که حاکم آن مسلمان باشد. به تبع این اختلاف نظر در خصوص حکم کالاهای موجود در بازار مسلمانان، نظرات متعددی وجود داشته است که مشهور اقوال این است: به صرف موجود بودن کالا در سوق مسلمین، حکم به طهارت و تذکیه‌ی آن می‌شود. هدف از این پژوهش آن بوده است که، ضمن بیان احکام فقهی این قاعده و موارد تطبیق و کاربرد آن، به بیان اصول حاکم بر بازار مسلمانان نیز پرداخته شود. که، این خود گامی در راه حفظ بازار مسلمانان می‌باشد و هرچه به نظام معاملات آنان صدمه بزند مطرود و غیرقابل پذیرش تلقی می‌شود.

کلید واژه‌ها: سوق المسلمین، فقه، حقوق، مسلمانان.

^۱ دانشجوی کارشناسی گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زرقان، ایران: mhshydrdayy16@gmail.com

^۲ دانشجوی کارشناسی گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زرقان، ایران: haniyeh599@gmail.com



۱- مقدمه

قاعده سوق المسلمین از جمله قواعد فقهیه‌ای است که دارای منفعت بسیاری در حیات مکلفین می‌باشد و برخی از احکام فقهی بر آن استوار است. این قاعده به این معناست که اخذ گوشت یا سایر محصولات حیوانی از بازار مسلمین اماره است که حیوان موجود در آن بازار با روش شرعی ذبح گردیده و مذکی می‌باشد. هدف این قاعده این است که بازار مسلمانان حفظ گردد و هرچه به نظام معاملات آنان صدمه بزند مطرود و غیر قابل پذیرش می‌باشد. اعتماد بر این قاعده بسیاری از مشکلات را از بین می‌برد و به عبارت دیگر این قاعده ابزاری در برابر عسر و حرج در برخی موارد است. در این تحقیق به بررسی این قاعده و کاربرد آن از دیدگاه آیات و روایت و اصولیین پرداخته می‌شود.

۲- معانی و مفاهیم:

۱-۲- معنای لغوی قاعده

«قاعده» در لغت به معنای اساس و ریشه است و به این تناسب، ستون‌های خانه را «قواعد» می‌گویند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (بقره/۱۲۷)؛ «و آن هنگامی که ابراهیم و اسماعیل بنیان‌های خانه [خدا] را بر می‌افراشتند [گفتند] پروردگارا [این کار را] از ما بپذیر، همانا تو شنوا و دانا هستی».

طریحی در «مجمع البحرین» می‌نویسد:

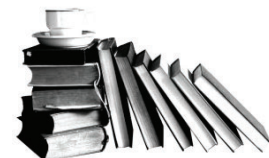
«القواعد جمع القاعده و هی الاساس لما فوقه» (طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۲۹)؛ قواعد جمع قاعده، به معنای بنیان و پایه برای چیزی است که در بالای آن قرار دارد.

قاعده علاوه بر آن که در امور مادی مانند بنیان‌های ساختمان به کار گرفته شده، در برخی امور معنوی نیز که جنبه اساسی و زیربنایی دارد استعمال شده است؛ مانند قواعد اخلاقی، قواعد اسلامی و قواعد علمی. به‌طور کلی به مسائل بنیادی هر علمی که حکم بسیاری از مسائل دیگر به آن‌ها توقف دارد، قواعد آن علم گویند.

۲-۲- معنای اصطلاحی قاعده

معنای اصطلاحی قاعده، رابطه تنگاتنگی با معنای لغوی آن دارد، تهانوی در توصیف معنای اصطلاحی قاعده می‌نویسد: «انها امر کلی منطبق علی جمیع جزئیات عند تصرف احکامها منه» (تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۵، ص ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷)؛ قاعده امری است کلی که در هنگام شناسایی احکام جزئیات از آن، بر تمامی جزئیات خود منطبق باشد.

۲-۳- سوق



منظور از سوق، به معنای خاص کلمه «سوق» نیست، بلکه مراد، مکان‌هایی است که تحت سیطره مسلمین باشد. در واقع باید طبع عام اصحاب سوق، اسلام باشد. به این صورت که تمامی یا اغلب بازاریان و کسبه، از مسلمین باشند. پس، بازاری که همه یا اغلب‌شان از غیر مسلمین باشند، اعتباری نداشته و مورد بحث ما نمی‌باشد. بنابراین اگر اصحاب محله‌های تجاری، از مسلمین باشند، اما فروشندگان موجود در آن غیرمسلمان باشند، و آنها در عمل متصرف باشند، به این معنی که اصحاب محله‌های تجاری از آنچه در این جریان‌ها می‌گذرد، بی‌خبر باشند، به این مکان و سوق، «سوق المسلمین» اطلاق نمی‌گردد.

۴-۲- مسلمین

منظور از مسلمین، فرقه خاصی از مسلمانان نمی‌باشد، بلکه در این مورد فرقی بین فرق مختلف اسلامی نمی‌باشد. دلیلی نداریم که اماره سوق المسلمین را مخصوص شیعه امامیه بدانیم، بلکه شامل جمیع مسلمانان می‌شود؛ حتی با این که برخی از این مذاهب، به طهارت میته با دباغی اعتقاد دارند و یا ذبائح اهل کتاب را حلال می‌دانند، اما در عین حال، بازاری که اینان در آن به تجارت مشغول هستند، بازار مسلمانان گفته می‌شود و احکام بازار اسلامی را دارد. سر این مطلب در آن است که:

اولاً: لفظ عام سوق در زمان صدور نصوص، فرقی دیگر غیر شیعه را هم در برمی‌گیرد و تخصیصی بر این امر نیامده و الا تخصیص اکثر لازم می‌آید که در نزد عرف مستهجن می‌باشد.
ثانیاً: روایاتی که از جمله مستندات این قاعده می‌باشند، با لفظ سوق المسلمین آمده‌اند و کلمه «المسلمین» مقید به فرقه خاصی از مسلمین نمی‌باشد.

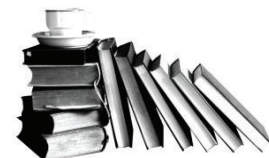
۵-۲- مفهوم قاعده سوق المسلمین

مفهوم قاعده این است که در بازار مسلمانان حیوانات بر وفق روش شرعی مذکی شده و تذکیه‌اش با جمیع شرایط معتبر حاصل گردیده است. بنابراین، خوردن آنها جایز و حلال می‌باشد. چون حیوانی که بر وفق طریقه شرعی مذکی نشده، «میته» محسوب می‌شود که تناول گوشتش جایز نمی‌باشد و نماز خواندن در پوست آن صحیح نیست.

برطبق اصول، چنانچه در تذکیه حیوانی شک نمائیم، با تمسک به استصحاب عدم التذکیه حکم به عدم تذکیه‌اش می‌دهیم؛ چرا که حیوان در حال حیاتش مذکی نمی‌باشد و در هنگام شک در حصول تذکیه آن بعد از رفتن روح از بدنش، عدم تذکیه را استصحاب می‌نمائیم.

اما در چنین مواردی برای رفع عسر و حرج در حیات مکلفین راهی وجود دارد که بر مبنای آن می‌توان از این استصحاب دست کشید و این راه حل در زمانی وجود دارد که این گوشت یا پوست از بازار مسلمین اخذ گردیده باشد. در چنین مواردی حکم می‌نمائیم که این چنین حیوانی مذکی بوده و بنابراین، خوردن گوشت آن حلال است و از آنجا که پوستش طاهر می‌باشد، نماز خواندن در آن پوست صحیح می‌باشد.

۶-۲- قاعده فقهی



در تعریف قواعد فقهی، اتفاق نظری وجود ندارد، و هر يك از تعاریف به یکی از جنبه‌های تمایز قاعده فقهی با سایر قواعد اشاره دارد، که در ذیل برخی از آن‌ها آورده می‌شود:

برخی در تعریف قاعده فقهی گفته‌اند:

«انها قواعد تقع فی طریق استفاده الاحکام الشرعیه الالهیه و لا یکون ذلك من باب الاستنباط و التوسیط بل من باب التطبيق» (محمد اسحاق فیاض، محاضرات فی اصول الفقه (تقریرات درس آیه‌الله سیدابوالقاسم خوئی)، ج ۱، ص ۸)؛ قواعد فقهی قواعدی است که در راه به دست آوردن احکام شرعی الهی واقع می‌شوند، ولی این استفاده از باب استنباط و توسیط نبوده، بلکه از باب تطبیق است.

بعضی دیگر آن را چنین تعریف می‌کنند:

«اصول فقهیه کلیه فی نصوص موجزه دستوریه تتضمن احکاما تشریحیه عامه فی الحوادث التي تدخل تحت موضوعها» (مصطفی زرقاء، المدخل الفقهی العام، ج ۲، ص ۹۴۱)؛ قواعد فقهی، اصول فقهی کلی است با عبارتهای کوتاه و اساسی که شامل می‌شود، احکام تشریحی عام را در حوادثی که در موضوعات آن‌ها داخل است.

۳- فرق قاعده فقهی و اصولی

برای به دست آوردن احکام، مسائل جزئی شرعی، هم به قواعد فقهی نیاز است و هم به قواعد اصولی، و از این نظر این دو دسته از قواعد شباهت بیش تری به یکدیگر دارند، که جداسازی و دریافت نقاط تمایز آن‌ها از اهمیت و دقت ویژه‌ای برخوردار است.

برخی از این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

۱- اجرای قاعده فقهی، میان مجتهد و مقلد مشترك هست ولی تطبیق قاعده اصولی ویژه مجتهد است. (شیخ انصاری، فرائد الاصول، ج ۲، ص ۵۴۴)

۲- قاعده فقهی، استقلالی است. در حالی که قاعده اصولی آلی بوده و ابزاری برای استنباط احکام است. (سبحانی، تهذیب الاصول (تقریرات درس امام خمینی)، ج ۱، ص ۵ و ۶ و قرافی، الفروق، ج ۱، ص ۳)

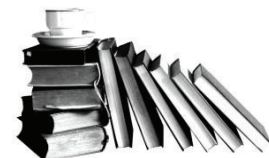
۳- قاعده فقهی، مستقیماً به عمل مکلف تعلق می‌گیرد برخلاف قاعده اصولی که تعلق آن به فعل مکلف با واسطه است. (حکیم، الاصول العامه للفقہ المقارن، ص ۴۳)

۴- قاعده فقهی، تطبیقی، ولی قاعده اصولی استنباطی باشد. (محاضرات فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۸)

۵- غایت و هدف قاعده اصولی بیان شیوه‌های اجتهاد و استنباط است اما هدف قاعده فقهی بیان حکم حوادث جزئی است. (سلیمان الاشقر، تاریخ الفقه اسلامی، ص ۱۴۱ و شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۲۲۱)

۴- فرق قاعده و ضابط فقهی

ضابط دارای دو اصطلاح است:



۱ - ضابط به معنای ملاک و معیار، مانند ضابط و معیار در گناه کبیره و صغیره یا ضابط در قتل عمد و خطا که ضابط به این معنا ربطی به قاعده فقهی ندارد.

۲ - ضابط به معنای مفهوم کلی که شامل فروع و مصادیق يك باب فقهی شود، مثل «ضابط ما یشرط فی امام الصلاه کماله و ایمانه و عدالته...» و «ضابط النذر» و

بنابراین ضابط فقهی اختصاص به يك باب دارد، به خلاف قاعده که اعم بوده و چندین باب را شامل می‌شود. (عبدالغنی النابلسی، کشف الحظائر عن الاشباه و النظائر، ص ۱۰) ابن نجیم فرق بین قاعده و ضابط فقهی را چنین بیان می‌کند: «ان القاعده تجمع فروعاً من ابواب شتی و الضابط یجمعها من باب واحد» (ابن نجیم، الاشباه و النظائر، ج ۱، ص ۱۶۶)؛ تفاوت میان ضابط و قاعده آن است که قاعده فروع در ابواب گوناگون را جمع می‌کند ولی ضابط شامل فروع يك باب فقهی می‌گردد.

این تمایز بین قاعده و ضابط در مرحله مفاهیم است ولی گاهی در مقام اطلاق و استعمال نیز به جای یکدیگر به کار می‌روند.

۵- فرق قاعده و نظریه فقهی

نظریه فقهی مجموعه احکام متقارب در موضوعی است که از مبنایی خاص و هدفی ویژه برخوردار باشد؛ به عبارت دیگر، نظریه فقهی مفهومی کلی است که در بردارنده احکام مختلف و پراکنده‌ای در فقه بوده و در عین حال، سازنده يك نظام حقوقی در مقابل سایر نظام‌های حقوقی دیگر باشد، مثل «نظریه ضمان». به بیان سوم، قاعده فقهی در بر گیرنده حکم کلی فقهی است، بر خلاف نظریه فقهی که مشتمل بر ارکان، شروط و احکام است و بین آنها ارتباط ایجاد می‌کند.

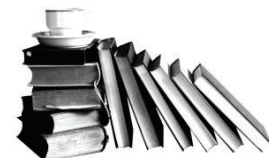
۶- فرق قاعده و مسئله فقهی

دو تفاوت عمده میان قاعده و مسئله فقهی وجود دارد:

۱ - تفاوت موضوعی: موضوع قاعده فقهی وسیع‌تر از موضوع مسئله فقهی است، بدین صورت که مسائل متعدد فقهی زیر مجموعه قاعده فقهی است و می‌توان قاعده را بر جمیع مسائل تطبیق نمود. (ر. ک: میرزا حسن بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۴ و ۵)

۲ - تفاوت از نظر شمول نوعی و فردی: بی تردید افراد بسیاری مندرج در قاعده و مسئله فقهی می‌شود، اما افراد تحت پوشش قاعده، انواع و اصناف بوده و جزئیاتی که در تعریف قاعده اخذ می‌شود، جزئیات اضافی نوعی است در حالی که افراد زیر مجموعه مسئله فقهی افراد شخصی و مصادیق عینی می‌باشد. (برای اطلاع بیشتر ر. ک: فاضل دربندی، الخرائن، ص ۱۱۲ و ۱۱۳)

۷- منابع قواعد فقهی



شناخت منابع قواعد فقهی، ما را برای استخراج و کشف قواعد نوین توانا ساخته و با شیوه به دست آمدن قواعد فقهی متداول آشنا می‌سازد.

۱-۷- منابع قواعد فقهی از دیدگاه شیعه

فقه‌های شیعه قواعد فقهی را از منابع مختلفی استخراج و به دست می‌آورند که برخی از این منابع عبارتند از:

۱- نص: مانند قاعده ائتمان که از روایت زیر استفاده شده است: «لیس علی المؤمن ضمان» (مصطفوی، ۱۴۱۷ق، مائه قاعده فقهیه، ص ۱۹)؛ بر شخص امین خسارتی نیست.

۲- تعلیل: مانند قاعده حجیت بازار مسلمانان که از تعلیل روایت به دست آمده است: «لو لم یجز هذا لم یقم للمسلمین سوق» (حرعاملی، وسائل الشیعه، ابواب کیفیه الحکم، باب ۲۵، ح ۲)؛ اگر این نباشد، بازاری برای مسلمانان نخواهد بود.

۳- قواعد فقهی: گاهی هم قاعده فقهی از چند قاعده دیگر استخراج می‌شود، مانند قاعده «ما یضمن» که از قاعده اقدام و قاعده ضمان ید به دست می‌آید.

۴- استقرا: تحصیل قاعده به روش استقرا به دو صورت امکان پذیر است:

الف) استقرای در فروع: هم چنان که برخی استقرای نواقیل اختیاری لازم، مثل بیع را، دلیل اقتضای اعتبار لفظ در اجاره قرار داده‌اند. (شیخ انصاری، مکاسب، ص ۱۳۵)

ب) استقرای در نصوص: هم چنان که برخی با استقرای در نصوص قاعده کلی، کلی بودن تقیه را به دست آورده‌اند که در نتیجه- اگر تقیه را قاعده‌ای کلی بدانیم- در هر مورد نیاز به نص خاص نبوده و هر عبادتی را می‌توان بر وجه تقیه انجام داد. (همان، الرسائل الفقهیه، ص ۸۹)

۵- سیره عقلائیه: در مواردی نیز سیره عقلائیه مبنای قاعده‌ای فقهی است، مانند قاعده «اذن به شیء اذن به لوازم آن است». (مصطفوی، القواعد، ص ۳۱)

۶- سیره متشرعه: هم چنان که مبنای قاعده «احترام مال مسلم» سیره متشرعه می‌باشد. (همان، ص ۲۴)

۷- اطلاق ادله: برخی از قواعد نیز از اطلاق ادله به دست آمده‌اند، مانند: «کل عضو یقتص منه مع وجوده، تؤخذ الدیه مع فقهه»؛ هر عضوی که هنگام وجودش مورد قصاص قرار می‌گیرد، موقع فقدانش دیه گرفته می‌شود.

۸- عموم ادله: مانند قاعده لزوم در معاملات که از عموم آیه شریفه «اوفوا بالعقود» استفاده شده است.

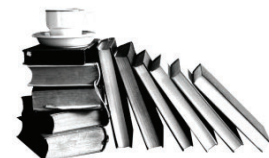
۹- تنقیح مناط قطعی: گاهی تنقیح مناط قطعی ملاک قاعده است، مانند قاعده «نفی سبیل».

۱۰- ارتکاز متشرعه: از قاعده «اشترک احکام» که از ارتکاز متشرعه به دست آمده است.

۲-۷- نسبت استصحاب و قاعده سوق مسلمین

رابطه این قاعده با استصحاب عدم تذکیه، رابطه حاکم و محکوم است. یعنی قاعده سوق مسلمانان چه اماره باشد و چه اصل شرعی، بر استصحاب مقدم است. وگرنه موجب لغویت آن می‌شود. چون در تمامی موارد این قاعده، استصحاب عدم تذکیه هم جاری است و عدم اجرای سوق مسلمانان موجب لغویت جعل این حکم می‌شود. (همان)

۸- اهمیت قاعده مسلمین



اولاً، قاعده فقهی همانند قاعده اصولی در کبرای استنباط مسائل شرعی قرار می‌گیرد و از آن می‌توان احکام حوادث بسیاری را استخراج نمود.

ثانیاً، قواعد فقهی یکی از منابع استنباط در مسائل مستحدثه و جدید است.

ثالثاً، با گسترش بازارهای اسلامی مواجه هستیم که در این بازارها با گوشت‌های آماده و حیوانات ذبح شده مواجه هستیم. دیگر کسی گوشت مورد نیاز خود را از حیوانات زنده تهیه نمی‌کند، بلکه از قصابی‌ها خرید می‌کنند. بگذریم از شبهات که در مورد نحوه کشتارگاه‌ها وجود دارد، با استفاده از این قاعده دیگر مشکل تذکیر وجود ندارد.

۹- شروط صحت اجرای قاعده سوق مسلمین

بیان شد که اگر گوشت، پوست و سایر اجزای حیوانی از بازار مسلمانان خریداری شود، حکم طهارت را دارد و باید آن را در حکم گوشت حیوان ذبح شده‌ای قرار داد و لازم نیست از ذبح شرعی آن حیوان سؤال کرد. این براساس قاعده سوق مسلمین است. اما فقها برای اجرایی این قاعده شروط ذیل را بیان نموده است:

الف) خرید از بازار مسلمانان صورت گرفته باشد.

ظاهر از ادله و روایات این است که بازاری چنین حجیتی را دارد که اکثر اهالی آن مسلمان باشند، ولو این بازار در سرزمین کفار باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۲۸۵). و اگر در کشور اسلامی، اکثر اهالی یک بازار، غیر مسلمان باشند، این قاعده اجرا نمی‌شود.

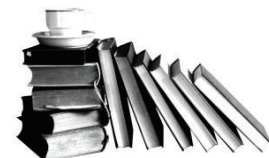
ب) خرید از دست مسلمان یا شخصی که ظاهرش به مسلمانان شباهت دارد (و محکوم به مسلمان بودن باشد) صورت گرفته باشد. (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۱، ص ۲۶۹)

بنابراین؛ اگر خریدار در بازار مسلمانان باشد، اما این گوشت را از فردی که مسلمان نیست خریداری نماید، مسلماً این قاعده جرایان پیدا نمی‌کند.

البته دو دسته از علماء، با این شرط مخالفت کرده‌اند. عده‌ای معتقدند فقط بازاری حجیت دارد که فروشنده آن جنس، مسلمان بودنش نزد خریدار احراز شده باشد (طباطبائی حکیم، ۱۳۹۰ ق، ج ۱، ص ۳۲۸). در مقابل عده‌ای می‌گویند که بازار مسلمانان اماره و نشانه تذکیر و ذبح شرعی است و لازم نیست از دست مسلمان گرفته باشد (نراقی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۳۵۱). پس، خرید از دست مسلمان (ولو به حسب ظاهر)، براساس اصالت صحت فعل مسلمان، می‌توان تعبداً حکم کرد که این حیوان، ذبح شرعی شده است.

البته احراز مسلمان بودن، تنها شیعه نیست و سایر قبایل اسلامی را هم شامل می‌شود. به این دلیل که در زمان صدور این روایات، در بازار مرسوم و معهود، اکثر افراد غیر شیعی بوده‌اند. و روایاتی (شیخ طوسی، ۱۳۵۲ ق، ج ۲، ص ۳۷۱، ج ۱۵۴۴) هم دلالت بر عدم شرطیت تشیع در اجرای این حکم دارد. (سبزواری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۵)

ج) علم به عدم تذکیر نداشته باشیم.



در صورتی این قاعده اجرا می‌شود که علم به عدم تذکیه شرعی (ولو تذکیه معتبر نزد اهل سنت) نداشته باشیم. در این صورت مطلقاً این قاعده حجت است چه با علم به مسبوقیت کافر بر این مال، و چه با علم به بی‌مبالاتی فروشنده مسلمان در امر حلال و حرام (میرزای قمی، ۱۴۲۰ ق، ص ۱۳۶)، البته در مقابل عده‌ای معتقدند این قاعده در صورتی حجت است که هم علم به عدم تذکیه نداشته باشیم، هم علم به مسبوقیت کافر نداشته باشیم و هم علم به بی‌مبالاتی او در طهارت و حلال و حرام. (نائینی، ۱۴۱۸ ق، ص ۱۷۸ و ۱۷۹).

۱۰- مستندات قاعده سوق مسلمین

در اثبات این قاعده فقهی، علمای اسلامی به مستنداتی تمسک جسته‌اند که در ادامه به ذکر آن ادله و بررسی آن ادله پرداخته می‌شود.

الف) سیره متشرعه

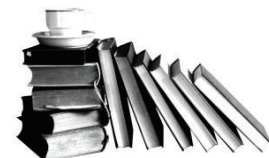
برخی از فقها یکی از ادله اثبات این قاعده را «سیره متشرعه» می‌دانند؛ با این توضیح که سیره و روش متدینین در طول تاریخ اسلام این چنین بوده که نسبت به خرید گوشت و پوست حیوانات حلال گوشت از بازار مسلمین - بدون این که نسبت به تذکیه و عدم تذکیه آن تحقیق نمایند - اقدام می‌نموده‌اند؛ حتی در این مورد سیره پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) نیز این گونه بوده است. (حرعاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۰۷۲، ح ۶) اصحاب و وکلای ایشان، از بازار مسلمانان خرید می‌نمودند، بدون این که از نحوه ذبح آن حیوان خریداری شده، سؤال نمایند و با توجه به این سیره مستمر، می‌توان ادعای قطع نمود که این سیره، مورد امضا و تأیید شارع است. (فاضل هندی، ۱۴۲۳ ق، ج ۹، ص ۲۳۸)

مستند این ادعا روایات متعدد از این بزرگواران می‌باشد که در بحث روایات آورده می‌شود. البته بعضی به این دلیل اشکال نموده است که سیره متشرعه فقط مفید ظن است و «الظن لایغنی من الحق شیئاً»، که این اشکال وارد نیست. چون روایات این باب می‌گوید که نباید به احتمالات بی‌اساس که باعث اخلال و بی‌نظمی در سیستم بازار و روابط اجتماعی مسلمانان می‌شود، اعتنا کرد.

ب) اجماع

عده‌ای در میان ادله اثبات این قاعده از «اجماع» یاد می‌کنند؛ براین مبنا که حجیت و اعتبار بازار مسلمین از زمان‌های قدیم تا بحال امری اجماعی و مورد اتفاق است و احدی در حجیت سوق و این که سوق، اماره بر تذکیه است، شک نکرده است.

لیکن ادعای اجماع در این خصوص با وجود دلایل محکم دیگر مثل «روایات» توجیهی ندارد و آن اجماع اصولی که یک دلیل مستقل و کاشف از قول معصوم باشد، در اینجا حاصل نمی‌باشد؛ بلکه این گونه اجماعات که مستند به ادله و مدارک دیگری هستند، «اجماع مدرکی» بوده که اعتباری ندارند. لذا استناد به اجماع نیز در این باب قابل توجیه نمی‌باشد. (بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۴، ص ۱۵۷ - ۱۶۰)



ج) اخبار

محکم‌ترین دلیل و شاید تنها دلیل بر اثبات این قاعده روایات متعددی است که در این باب وارد گردیده است. این روایات دلالت بر حجیت سوق مسلمانان دارد (تهذیب اللکلام، ج ۶، ص ۲۶۱؛ ج ۹ ص ۷۲؛ ج ۲، ص ۲۳۴؛ ج ۲، ص ۳۶۸). در برخی از آنان تعلیل آمده که اگر چنین کلامی وجود نمی‌داشت، بازار مسلمانان و امر خرید و فروش معطل می‌ماند (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۷، ص ۳۸۷) که این قطعاً امری است که شارع از آن بیزار است و با توجه به این روایات که در جوامع روایی آمده است، هیچ شک و شبهه‌ای در صحت این حکم باقی نمی‌ماند (محقق بحرانی، شیخ یوسف؛ حدائق الناضره، قم، نشر اسلامی، بی‌تا، ج ۵، ص ۶۴). لذا به چند روایت در این مورد اشاره می‌شود:

۱- قال الحلبي: «سألت أبا عبدنا... عن الخفاف التي تباع في السوق؟ فقال: إشتروا صل فيها حتى تعلم أنه ميتة بعينه»؛ از امام صادق (ع) در باره کفش‌هایی (نعلین‌هایی که از چرم ساخته می‌شدند) که در بازار فروخته می‌شود، سؤال کردم. حضرت فرمودند: بخر و در آن نماز بخوان مگر این که بدانی قطعاً از پوست مردار درست شده است. در این روایت مقصود از بازار، بازار مسلمین است نه مطلق بازار؛ زیرا به طور کلی عنوان قاعده «سوق المسلمین» است و در برخی از روایات این باب، کلمه سوق به کلمه مسلمین اضافه شده است. از جمله در روایتی که فضیل، زراره و محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل کرده‌اند که در همین بخش به آن اشاره خواهد گردید. از عبارت امام صادق (ع) که دستور به خریدن کفش‌هایی دادند که معلوم نیست از پوست و چرم حیوان تذکیه نشده ساخته شده یا خیر، استفاده می‌شود که بازار مسلمین نشانه و اماره تذکیه است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

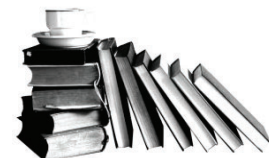
یعنی همین که گوشت و پوست حیوان حلال گوشت در بازار مسلمین یافت شود و برای فروش در قصابی‌ها و مغازه‌ها عرضه شده باشد، نشانه این است که آن گوشت‌ها پاک بوده و حیوانات مزبور مطابق احکام شرعی ذبح شده‌اند و نیاز به تحقیق و تفحص در این باب وجود ندارد.

ممکن است گفته شود که دستور امام (ع) به خریدن و نماز خواندن در آن پوست‌ها و چرم‌ها یک حکم ظاهری است که برای افرادی که به حکم واقعی شک دارند، قرار داده می‌شود تا از شک و حیرت و بلا تکلیفی در این باب خارج گردند.

این یک اصل عملی است و مطابق آن افراد وظیفه دارند که اشیاء را پاک و طاهر بدانند؛ مادام که خلاف آن ثابت نشده باشد.

در پاسخ به این عده بیان می‌شود که: از روایت امام جعفر صادق (ع) ظاهری بودن آن حکم استفاده نمی‌شود؛ زیرا در آن صورت «قاعده سوق» یک اصل غیر تنزیلی خواهد بود که استصحاب عدم تذکیه که یک اصل تنزیلی است مقدم و حاکم بر آن خواهد بود.

البته بناء بر مسلک صاحب المدارک که معتقد است: اصالت عدم تذکیه به تنهایی اصل محسوب نمی‌شود؛ و آن چیزی جز استصحاب در مورد شک در تذکیه نمی‌باشد و استصحاب هم حجیت ندارد؛ می‌توان بر ادعای این عده توجیهی نهاد؛ اما:



اولاً: ادله حجیت استصحاب، این ادعای صاحب المدارک را رد می‌نماید،

ثانیاً: بر فرض قبول عدم حجیت استصحاب، ادله خاصه‌ای که دلالت بر حجیت اصاله عدم التذکيه می‌نمایند،

قول صاحب المدارک را بی اعتبار می‌سازد. (بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۴، ص ۱۵۶ - ۱۵۷)

۲- روایت احمد بن ابی نصر از امام صادق (ع): «سألته عن الرجل يأتي السوق فيشتري جبه فراء لا يدري أذكيه هي أم غير ذكيه، أيصلي فيها؟ فقال: نعم. ليس عليكم المساله، إن الخوارج ضيقوا على أنفسهم بجهالتهم إن الدين اوسع من ذلك»؛ درباره مردی سؤال کردم که پوست دباغی شده‌ای را می‌خرد، و لیکن نمی‌داند تذکيه شده (و ذبح شرعی انجام شده) یا خیر؟ و در آن جایز است نماز بخواند؟ امام فرمودند: بلی، اشکالی بر شما نیست. همانا خوارج به دلیل نادانی کارها را بر خود سخت و تنگ گرفتند، و لیکن حوزه دین خیلی از این حالت وسیع‌تر است.

این روایت نسبت به تذکيه حیوانی که شک داریم که تذکيه شده یا نه، ظهور دارد و بلکه بسیار گویا و روشن دلالت بر این دارد که در خصوص تذکيه آن، هیچ‌گونه سؤال و پرسشی لازم نیست؛ بلکه حکم به تذکيه آن می‌شود و تنها اماره‌ای که در این مورد دلالت بر تذکيه دارد، همان سوق یا بازار مسلمین است.

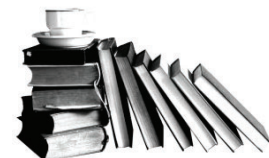
با این که مقتضای اصالت عدم تذکيه، عدم جواز نماز خواندن در آن پوست دباغی شده است، و لیکن امام (ع) فرمودند: اشکالی ندارد. بنابراین استفاده می‌شود که صرفاً در بازار بودن پوست دباغی شده، اماره و دلیل بر تذکيه آن پوست است.

۳- روایت ابن ابی نصر از امام رضا (ع): «قال: سألته عن الخفاف يأتي السوق فيشتري الخف لا يدري أذكي هو أم لا؟ ما تقول في الصلاه فيه وهو لا يدري أيصلي فيه؟ قال عليه السلام: نعم أنا أشتري الخف من السوق ويصنع لي وأصلي فيه و ليس عليكم المسأله»؛ از امام رضا (ع) پرسیدم در باره نماز خواندن با کفش‌هایی که در بازار موجود است و کسی از آنها می‌خرد و نمی‌داند (چرم آن) تذکيه شده و پاک است یا خیر، چه می‌فرمایید؟ امام (ع) فرمودند: من آن کفش را از بازار می‌خرم و می‌پوشم و در آن نماز می‌خوانم و اشکالی بر شما نیست.

۴- روایت حسن بن جهم: «قال: لابی الحسن (ع) اعترض السوق فاشترى خفا لا ادري أذكي هو أم لا؟ قال (ع): صل فيه قلت: فالنعل قال (ع): مثل ذلك. قلت: إني اضيق من هذا. قال: أترغب عما كان ابوالحسن (ع) يفعل»؛ گفتم به ابی الحسن (ع) که وارد بازار شدم و کفشی را خریدم که نمی‌دانم مذکی است یا خیر؟ گفت: در آن نماز بخوان. گفتم: نعل چطور؟ گفت: مثل آن است. گفتم: من از این جهت در مضيقه هستم. گفت: آیا رغبت نمی‌کنی از آنچه که ابوالحسن آن را انجام می‌دهد؟ و دلالت این روایت بر اماریت سوق می‌باشد.

۵- صحیحه فضیل و زراره و محمد بن مسلم از اباجعفر (ع): «إنهم سألوا اباجعفر (ع) عن شراء اللحوم من الأسواق و لا يدري ما صنع القصابون فقال: كل، إذا كان ذلك في السوق المسلمین و لا تسأل عنه» (تهذيب الكلام، ج ۹، ص ۷۲، ج ۳۰۶ و ۳۰۷)؛ پرسیدند در مورد خرید گوشت‌هایی از بازار که نمی‌دانند، چگونه قصابان آنها را ذبح کرده‌اند. فرمود: بخور چنانچه در بازار مسلمین بود و از آن سؤال مکن.

۶- موثقه إسحاق بن عمار از عبد صالح (ع): «لا بأس بالصلاه في الفراء اليماني و فيما صنع في أرض الإسلام. قلت: فإن كان فيها غير أهل الإسلام؟ قال: إذا كان الغالب عليها المسلمین فلا بأس»؛ عبد صالح (ع) فرمود: نماز در فراء



یمانی و آنچه در سرزمین اسلام ساخته می‌شود، اشکالی ندارد. گفتم: اگر در آن غیر اهل اسلام باشد، چطور؟ فرمود: اگر اغلب در آن مسلمین باشند، اشکالی ندارد. این تعداد روایت که در اینجا آورده شد، همه روایات این باب نیست، ولی در جهت اثبات مطلوب یعنی حجیت قاعده سوق مسلمین کفایت می‌کند.

۱۱- قلمرو قاعده سوق مسلمین (بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۴، ص ۱۶۰)

آیا اعتبار این قاعده در خصوص اثبات تذکیه مورد شك است و یا این که گسترده‌تر است و با این قاعده علاوه بر تذکیه، ملکیت و حلیت هم اثبات می‌شود؟

قدر متیقن کاربرد این قاعده، اثبات تذکیه در مورد گوشت و پوست حیوان حلال گوشت است که در بازار مسلمین برای فروش عرضه می‌گردد. چنانچه ما نسبت به تذکیه آن شک نمائیم صرف موجود بودن آن در بازار مسلمین باعث رفع این شک خواهد شد؛ و لذا بازار مسلمین اماره بر تذکیه و پاکی آن گوشت‌ها خواهد بود.

اما این که آیا این قاعده اثبات مالکیت هم می‌کند، ظاهراً آنچه اماره مالکیت است، قاعده «ید» می‌باشد و صرف این که جنسی در بازار موجود باشد، هیچ‌گونه دلالتی بر مالکیت افراد بر آن مال ندارد.

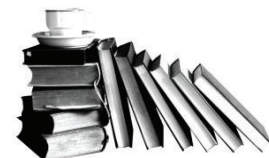
نسبت به اجناسی که معامله آنها متوقف بر طهارت آنهاست از قبیل مایعات مصرفی، اثبات طهارت در آنها از طریق اصل طهارت است که مطابق آن، حکم به طهارت آنها می‌شود، مگر این که معلوم النجاسه باشد یا قبلاً نجس بوده که در این صورت استصحاب نجاست جاری می‌شود و صرف این که در بازار این گونه اجناس معامله می‌شوند، از این جهت آنها را محکوم به طهارت نمی‌کند.

به عبارت دیگر، کاربرد قاعده سوق المسلمین در مورد اثبات طهارت و نجاست گوشت یا پوستی که مشکوک التذکیه بوده و لذا این امر سبب شده باشد که نسبت به طهارت و نجاست گوشت و پوست هم شک حاصل گردد، بدین نحو است که:

اولاً؛ بازار، اماره بر تذکیه آن گوشت می‌شود و به دنبال آن طهارت گوشت که از آثار تذکیه است ثابت می‌گردد. در مورد اثبات حلیت نیز به همین طریق عمل می‌گردد: یعنی اگر نسبت به حلال یا حرام بودن گوشتی شک داشته باشیم و شک ما هم ناشی از شک در تذکیه و عدم تذکیه حیوان باشد، از بودن گوشت در بازار مسلمین حلال بودن آن مستقیماً اثبات نمی‌شود؛ بلکه ابتدا مذکی بودن آن به واسطه بازار اثبات می‌شود آنگاه حلیت گوشت که از آثار تذکیه است به دنبال آن ثابت می‌گردد.

۱۲- کاربرد عملی یا تطبیقات قاعده

در اینجا به برخی از تطبیقات قاعده مسلمین که با موضوع درسی استاد که بحث تطبیقات و کاربرد قواعد فقهی است مناسبت دارد اشاره می‌شود و از طرف دیگر این موارد بسیار مبتلابه می‌باشد:



۱/ اگر در بازار مسلمین مصنوعات ساخته شده از پوست حیوانات که در دول کافره تهیه و فراهم شده‌اند، وجود داشته باشد و ما جزم داشته باشیم بر این که مسلمانی که آنها را وارد نموده است، بی مبالات نسبت به تحقق تذکیه می‌باشد؛ خرید این گونه مصنوعات به استناد قاعده سوق المسلمین جایز نیست. در این مورد هرچند کالا در بازار مسلمین به فروش می‌رسد، اما اماریت سوق بر تذکیه مشروط بر این است که اهل بازار بی مبالات نسبت به مسائل و احکام شرعی نباشند و با بی مبالاتی و سهل انگاری نسبت به تعالیم شرعی، قاعده سوق ارزشی ندارد. چون اگر شخصی به مسائل شرعی بی مبالات باشد، شرط سوم اجرایی این قاعده در اینجا مفقود است که ما علم به عدم تذکیه نداشته باشیم.

۲/ چنانچه پوست‌هایی را در بازار مسلمین یافتیم که از بلاد کافره وارد شده‌اند، ولی بدانیم که این دول کافره، پوست‌ها را از سرزمین‌های اسلامی وارد کرده‌اند؛ حکم به طهارت آنها می‌دهیم. چون قاعده سوق مسلمین اینجا را شامل می‌شود.

۳/ چنانچه پوست‌هایی را در بازار مسلمین یافتیم که از بلاد کافره وارد شده‌اند، ولی بر ما معلوم نیست که این دول کافره، آنها را از سرزمین‌های اسلامی وارد کرده‌اند یا خیر؛ ولی احتمال عقلی می‌دهیم که پوست‌ها را از بلاد اسلامی وارد کرده‌اند؛ به این معنی که جزم بعدم وارد شدن آن پوست‌ها از بلاد اسلامی نداریم، حکم به طهارت می‌نمائیم.

۴/ هنگامی که پوست‌هایی را در بازار اسلامی یافتیم و جزم داریم به این که آنها را از بلاد دیگری وارد کرده‌اند، اما نمی‌دانیم که دولتی که پوست‌ها از آنجا وارد شده‌اند، دولت اسلامی بوده است یا خیر؟ در این حالت طبق قاعده حکم به طهارت می‌دهیم.

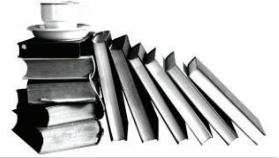
۵/ اگر منجزاً بدانیم که در برخی محله‌های بازار اسلامی، گوشت غیر مذکی وجود دارد و امکان تشخیص آن قسمت‌ها از غیر آنها ممکن نباشد، چاره‌ای جز ترک خرید از آن محلات بازار نیست؛ چرا که بعد از علم به این که در برخی از محله‌های آن، گوشت غیرمذکی هست، سوق از اماریت می‌افتد. باز هم شرط سوم اینجا مفقود است.

۱۳- نتیجه

مفهوم قاعده سوق المسلمین این است که بازار مسلمین اماره‌ای است بر این که حیوان موجود در آن بر وفق روش شرعی مذکی شده است و تذکیه‌اش با جمیع شرایط معتبر حاصل گردیده است.

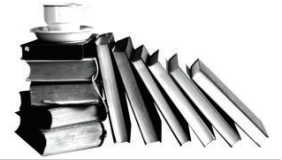
مستندات این قاعده، روایات، سیره متشرعه و اجماع می‌باشد که دو مورد اخیر (سیره متشرعه و اجماع) به دلیل عدم حجیت و مدرکی بودن، فاقد اعتبار می‌باشند.

بنابراین مستند قاعده، روایات رسیده از معصوم(ع) می‌باشد. در بحث قلمرو قاعده سوق مسلمین بیان شد که ملکیت، حلیت از آثار این قاعده است اولاً و بالذات این قاعده بر تذکیه دلالت دارد و در مرحله بعد آثار ملکیت، طهارت و حلیت را بر این قاعده بار می‌کنیم.



منابع

- قرآن کریم
- ابن نجیم، الاشباه و النظائر
- تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون، ج
- جعفر سبحانی، تهذیب الاصول (تقریرات درس امام خمینی)
- حر عاملی، وسائل الشیعه، ابواب کیفیه الحكم
- سبزواری، محمد باقر؛ ذخیرہ المعاد
- سلیمان الاشقر، تاریخ الفقه اسلامی
- سید المصطفوی، مائه قاعده فقهیه
- سید محمد تقی حکیم، الاصول العامه للفقه المقارن
- شهید اول، القواعد و الفوائد
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الافهام
- شیخ انصاری، فرائد الاصول
- شیخ انصاری، مکاسب
- شیخ طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الاحکام،
- طباطبائی حکیم، سید محسن، مستمسک العروه الوثقی
- طریحی، مجمع البحرين
- عبدالغنی النابلسی، کشف الحظائر عن الاشباه و النظائر
- فاضل دربندی، الخزائن
- قرافی، الفروق
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی
- محقق بحرانی، شیخ یوسف؛ حدائق الناضره،
- محمد اسحاق فیاض، محاضرات فی اصول الفقه (تقریرات درس آیه الله سید ابوالقاسم خوئی)
- محمد بن اصفهانی، فاضل هندی؛ کشف اللثام عن قواعد اللکلام
- مصطفی زرقاء، المدخل الفقہی العام
- مقدس اردبیلی، احمد؛ مجمع الفاتره، البردن
- میرزا حسن بجنوردی، القواعد الفقہیہ
- میرزای قمی؛ مناہج اللکلام
- نائینی، محمد حسین غروی؛ رساله الصلوه فی المشکوک



— نراقی، مولی احمد بن محمد؛ مستند الشیعه

Examining the jurisprudential and legal foundations of the Suq al-Muslimeen rule

Abstract:

Among the important jurisprudence rules that are widely followed in jurisprudence is the rule of Suq al-Muslimeen. Due to the severe problem of Muslims to do business in Muslim markets and the necessity of observing God's halal and haram and knowing the laws of purity and impurity, it is very important to examine the rule of Souq al-Muslimeen. According to some jurists, the meaning of suq in this rule is a market whose traders are mostly Muslims, but according to some other jurists, it means a market whose ruler is a Muslim. According to this difference of opinion regarding the ruling of the goods available in the Muslim market, there have been several opinions, the famous sayings of which are: Just because the product is available in the Muslim market, it is ruled to be pure and tazkiyyah. The purpose of this research was to express the jurisprudence of this rule and its implementation and application, and to express the principles governing the Muslim market. This is a step in the way of preserving the Muslim market, and anything that harms their trading system is rejected and unacceptable.

Keywords: Souq of the Muslims, jurisprudence, law, Muslims.